


بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷



۷۵۳۳

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب
کتاب: سیرت امیرزاده حسن	مؤلف	
موضوع	شماره قفسه: ۷۳۳۰۱	۷۶۴۳۵ <del>۷۶۴۳۸</del>

۵۹۵۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

تلفظ و فهرست شده  
۲۲۰۰







بسم الله الرحمن الرحيم

چون کتاب جنت نامه روح بنو نصر الله خان کار برادر ابراهیم  
 مقیم بمشیریه مجتهد کرکشی و متصرف مالدت و امورات پاره لایزال  
 در است عینه در محاکم نه دکان دیگر بدان فقره و دیگر است  
 ابراهیم طرف نه دکان در سایر بلاد و سفر کرده و با جازه مناسبت  
 قریب کت قاهره بدلت بر سر رفته و تغییر ملکات نمود و در بدین  
 و بعد از پاره مطالب و غریب ذکر کرده با عرض آفرین خضوع و تعظیم  
 در است عینه و بر سر مقیم شد و در جیب طلوع و بصیرت است  
 این سینه آید بهر نشان به پاره اندر است و در در جیب است  
 جانب مطالب و فرائد و بعد از نقل و نقل که در اندام بدست هر که است  
 انجم ایچ و در محاکم و در امور و در است عینه انجم و در ملکات

لایزال

مطالب در دست و مشیر و استخارج نمود و بنابر تحریر و در در محاکم است

محاکم نه دکان

بنا بر است و پنجم روح الله بنو نصر الله خان کار برادر ابراهیم  
 در بدین نه دکان فقره و در بدین سر و در در است  
 سر راه است و در در طرف و در در و در در است  
 در بدین است و در در و در در و در در است  
 که نشه و در در است و در در و در در است  
 تغییر را چه آید که است و در در است  
 یک که در در و در در و در در و در در است  
 انجم است و در در و در در و در در است  
 انجم است و در در و در در و در در است





دشمن جبر در فرقه بفرم که جفتش تر تا یک یک با هم بود

مکوت کفیه هات

در جبر در طرف دور در بناب رفته در جبر تا دور

چند میر است

در کار مقبره در عرض است که الله آید است که آید

بیش از دور است در کار که آید در کار است

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

در کار که آید در کار که آید در کار که آید

چون مدین سف مسلمان بر آن که از چهار دست قدم بود

قرارداد

در این چهار دست جبره ریاست که با چه از خانه حضرت

چهار دست با کیش و خاک برکت که در دست و در آن

رسمه اندام و شکم با پر در آن بود نیز شکم که کاش

در کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

بر کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

در این چهار دست جبره ریاست که با چه از خانه حضرت

چهار دست با کیش و خاک برکت که در دست و در آن

رسمه اندام و شکم با پر در آن بود نیز شکم که کاش

در کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

بر کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

در این چهار دست جبره ریاست که با چه از خانه حضرت

چهار دست با کیش و خاک برکت که در دست و در آن

رسمه اندام و شکم با پر در آن بود نیز شکم که کاش

در کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

بر کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

در این چهار دست جبره ریاست که با چه از خانه حضرت

چهار دست با کیش و خاک برکت که در دست و در آن

رسمه اندام و شکم با پر در آن بود نیز شکم که کاش

در کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

بر کف دست با کیش با کیش حضرت در دل صحت اندام

در این چهار دست جبره ریاست که با چه از خانه حضرت





چهارم روستا در میان راول پنه در پیش در روستا است

و پنجاب لوانگیزه متصرف نشه

دوازدهم روستا راول پنه کمره و شال پیر است

دوازدهم راول پنه راور چهر پیر است تهر از راه کوه است چنان

خسته لزم کار تاش بخوبی بیرو

و دهم روستا کفیس در پنجاب رکنه شده در راول پنه نشه

به سبب قرب آن به شپور

دوازدهم راول پنه چهار چرخه است یعنی کمره کاه انچه در روستا

در فوج براننده اند و در فوج یاه اند و یک فوج بود

در فوج در بحر و یک فوج بر باز باغش رفیع و یک فوج

با هم باغش بعد صرف کردن راه و قعه به پیش بودن

دوازدهم کمره کاه دیگر نیز بر این فوج است و یک قسمت در فوج کمره است

جمعیت این فوج هفت لک و نیم است و در این راه پیر است

و این فوج دوازدهم کمره کاه نیز در فوج است و در فوج کمره کاه

چهارم است و در فوج کمره کاه

دوازدهم کمره کاه و در فوج کمره کاه

دوازدهم کمره کاه و در فوج کمره کاه

کانه که در فوج کمره کاه

کفیس و کمره است

از روستا تا کمره کاه

یک طرف راه تا کمره کاه

دیگر راه تا کمره کاه

در فوج کمره کاه



در کشمیر راه بی رود و در زم ستر ایش جور کشمیر است

که در هر طرف میریزد

در آن بهال در راه چون است

سیم مغز آید و اسیر هر طرف راه میریزد

بکسیها خسته اند و این راه از هر طرف گره است و در وسط

دریا و از هر گره رده خسته اند بقدر ایستاده یک نفر یا دو نفر عبور

ترانته عبور نمود و بهال در راه همچون بی صعب است

و این هم راه تانیا بهار ذات ایشار چشمه سار و کوه گار

هر کوه نموده در ایران شخ در کشمیر نیست اما محرابی در آن

بود که کشمیر را خوبت و در زمان خان سرد شو در راه عبور

و در آن سه دوشم کرد

و

و نمونین در آنجا خود عام شفته درخت کنیز میریزد و در دست به نام

میریزد

و شفته از چوب خیززان شفته و در آن خانه نیمه و میان از کشمیر شفته

کردن و در زیر پراکنش را بر کرده اند و در آن گود در راه دریا تا کشمیر

بست و پنج کوه در آنجا شفته بهر کوه است سه فود که کشمیر کرد

و سه چهار فود است میانه در آن خفته شد و در شخ بهر راه در راه

در کشمیر

و این شخ نیز در آنجا است و شله در وسط شخ در زم است

در طرف راه بهر کوه در آنجا شفته و در آنجا شفته

و شفته شال باغ در آنجا شفته و در کشمیر رواج نیست

در آنجا شفته و در آنجا شفته و در آنجا شفته





نزدیک است بدو سرکش بادی ن آه نرم بدو گفت  
 مسلم از دم جزینزه غنیمت گیر صد سر زنده داشت مبرور جان  
 کاش حقیقت ز داشت مندی که از در زنده گرفته بدو پرست یاد الله  
 دانه در حلقه حرکت زنده فلج بجز زنده زنده بدو بدو بدو بدو  
 دانه ز داشت بدو زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده  
 بدو در کله ایشان داشت بآه احمد مع آه زنده زنده زنده زنده  
 از طرف کار بدو زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده  
 شمشیر بدو زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده  
 شال خاکه در سوزات سابق در بدو زنده زنده زنده زنده زنده  
 کرمان در هر کس از بدو زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده  
 در آنجا بود که در آنجا شمشیر کرد و با آنکه در تمام سال بدو





در بنیت یک با برهمن است که گوی است و گنبد آن طاعت  
و در دزدان آن نکره است و تمام فرزندین در دزدان در کشتن است  
و آنچه در دزدان مغرب در کشتن عقیق ابدان و کشتن ابدان  
و در زبرد و ثناء بخور و ترقی است

در این حالت م در وسط آداب بطور اقیست بر سر و نه  
و همسران و تورات در دزدان آن کتاب بود و آنکه در کشتن  
و یکم در کشتن و یکم در کشتن و یکم در کشتن  
م کفش و نه می شود

در بنیت شعله نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان

ق

فقط یک

در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان

شش فرج تون و دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان  
و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان و نه در دزدان











و کوه در دله دنیا بگو ترانه و با بیت بود اگر در ششای شده  
 و قلم اگر در دست و طوطا است لطیف با آن مختصر است و در میان  
 و با استعدای شده و بعد از خود از شرف و کبریا در آید و در میان  
 بر این شهر دارد کرده است و غراب این کلمه هم لحاظ کی از  
 زینهارت اجماع است و یک برادر





















و در وسط حضرت ازین اضم و در طرف حرات بدمی است  
 و در هر چهار گوشه آن برجها و منار است و بنده و خواص و وضع  
 ده لک روپیه درین مجامع افتد و در میان کشته کبر حجه است و این  
 مشرک در آن نمائند لکن وجه بر و فنی و خریف حضرت اولی الامر است  
 عیبه و الله و در آن خط حضرت امیر المومنین و همین علم است علیه  
 السلام و این کبریا است <sup>قده ۱۰۶۵</sup> است و در کبریا است  
 و ازین جا بگذرد و منبر بکبر است و منبر و این است و اکبر  
 چو نه است

[illegible]

دوازدهم که بخور است و لازم تو قیر و حرام نظور دهند و انحصار در

28

۲۱  
 نام بود در این نه گفت خود و دیگری شدند و میمانان چاه بخند و خندیدند  
 که اینان بود اما که اندر از زو خانه گفت بیهوش و عیال خود و از  
 ملک بگرفت و دیند و میمانان در پناه بگریه و آه بگشتند و در کوه  
 از زو خانه بگریه و میمانان در پناه تر میگریه و میمانان  
 به تیر باران گیرند و آنجا حجت سو بمانان و دیگر ملک است و میمانان  
 یک نفر در میان گفتان زخم دار شده و در آن زخم کوبیده و بگشت  
 بعد از نوبت و او گفت با آنکه قطع گفته آن گفتان شود و بگشت  
 رنج و گفتن زخم سوک در این بر رنج آن گفته اطرافش بود  
 خسته را گفت با از زو خانه گفت نرسیده و دیند و او گفت  
 در زرع غنای رده در زرع حق آن است

[illegible]











رفتند که کمال شوق و بیست و درین لایحه که از ایشان رسیده است و در آن  
بیشتر است که گشت مملکت آمده در آن گفت که در آن وقت  
شاید بر سر و دست و پادشاه از آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

در این هم یک نفر از بجهت دولت علیه بود در طرف آه که در آن  
از منظر بر سر خیزد و فروانی و مملکت قلی که از آن در آن  
بود و آن وقت که از آن گاهی می آید و از آن در آن که در آن  
پادشاه است و بخت آن که در آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

در این هم یک نفر از بجهت دولت علیه بود در طرف آه که در آن  
از منظر بر سر خیزد و فروانی و مملکت قلی که از آن در آن  
بود و آن وقت که از آن گاهی می آید و از آن در آن که در آن  
پادشاه است و بخت آن که در آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

ملاک بر سر و پادشاه  
در این هم یک نفر از بجهت دولت علیه بود در طرف آه که در آن  
از منظر بر سر خیزد و فروانی و مملکت قلی که از آن در آن  
بود و آن وقت که از آن گاهی می آید و از آن در آن که در آن  
پادشاه است و بخت آن که در آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

نور و در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

در این هم یک نفر از بجهت دولت علیه بود در طرف آه که در آن  
از منظر بر سر خیزد و فروانی و مملکت قلی که از آن در آن  
بود و آن وقت که از آن گاهی می آید و از آن در آن که در آن  
پادشاه است و بخت آن که در آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور

ملاک بر سر و پادشاه  
در این هم یک نفر از بجهت دولت علیه بود در طرف آه که در آن  
از منظر بر سر خیزد و فروانی و مملکت قلی که از آن در آن  
بود و آن وقت که از آن گاهی می آید و از آن در آن که در آن  
پادشاه است و بخت آن که در آن وقت که از آن سر و پادشاه  
ملاک است این که در آن وقت که پادشاه است و بخت آن که در آن  
نور





فکر و فکر کن چنانکه در آیه گفته اند و آیه که تو را میخوانم و گویا سوره را  
دعا را بخوان هر چه در تو فکر میکنی و بخوانی بخوانی و در آیه که  
پس منم که تو را میخوانم

و در این کتاب هم از غنی بیخ قنانه و عمار و طایفه زیاده صرفه کار را  
در دست نمود و اگر چه آنکه در این کتاب هم از قنانه و عمار و طایفه زیاده صرفه کار را

و در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است  
که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

و حسب اتمام نوشته در اسم غریب مردم ایستاد و بنام او نوشتند و بنام او نوشتند  
اولاد خود و بنام او نوشتند و بنام او نوشتند

و در این دو کتاب در احوال و شیوه میگردید که این کتاب میگوید  
و در کتابی که در این است و در کتابی که در این است

و از آنجا که این کتاب است که در زمین و آسمان و در هر فردی است  
و به هر چه که در آن است و به هر چه که در آن است و به هر چه که در آن است

درع دهنم عرض و سه ذراع و نیم قطر دارد و در آن ده سوراخ است که هر یک  
در آن یک بختراست ترا شده و از کف بطرز مربع نشسته و در هر یک یک

تم نشه و هر چند منقشه بهر مایل را بر این چرخه منقشه

ایک ملک کا جیتنے پر دین و نجوم دین و تصوف ہندو دھرم و دور دورہ

[illegible]

مجلس ۱۱۱م کو برپا است که ازین نذر در دفتر آن واقع است و نیز نام این نذر  
شمر شده و بر نذر که از نذریم از حوض ریخته اند و بعد از این نذر است

دردی که آن یک دراز است و بزرگتر خواب و بیداری هر کف است  
علا و بخین و در آن یک جگر که از این است و در این است

که هر کس در آن اثر نگاه کند مکتب دین را می بیند و همه چیز را می بیند  
اینست و همه چیز را می بیند

وحي بملك جبرائيل ان له دوحه تحت سرور في جهنم  
سوره آخر جهنم و در وقت بعثت دقت سر آخر جهنم است  
و سرور سوره و در وقت آخر جهنم و در وقت آخر جهنم

و به قسم بیخ و برگ بر آن است و اینجاست که در بعضی مواضع و در بعضی  
از آن آوازه میزند و در بعضی مواضع و از خارج جوی می آید و گاهی  
مرد میگوید که این آواز را در بعضی مواضع می شنودند و در بعضی مواضع

مدرستہ کو یہ نام دیا کہ دارالبرور برصغیر کے پہلے مدرسہ ہے جس کا نام دارالبرور ہے





















بجای آنکه او را از راه باران از چتر آبی خود به عطف کند و هم به عطف  
و در وقت عطف بر آبی بزن در آنجا که کمر در است یک جرأت آبی بزن  
نقشه و نقش شود و صد و بیست و هفت بار آن را در آن عطف

623

[illegible]







مهورت دارنامه بین دلیلت علیه و دلیلت بره

بسم الله الرحمن الرحیم  
خبر عیضت قدرت کرده و دلیلت بر آن است ادوات قدیم  
قدم و خنجر و انجم و هم مالک اقباب اتم فخر الاسلام و المصلحین فخر المصطفی  
الدینی منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
رفت ملک اتمت مخرج مهورت شتر خصلت کس فیک و بنده و  
ایوان حکمران بهر ذکاء کس ملک بر به الله و مهورت و بوطیله  
عنه و شتر و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
و لیس و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
آدم که از طرف عیضت آدمی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
مقربان قان منتهی فخر المصطفی و کاردی و بوطیله و کاردی  
در مهورت و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
از روز باده و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت

بوجوب قوانین دلیلت علیه و دلیلت بره و دلد و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
کاردی و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی

طریقین محض کاردی و دلد و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
از روز باده و بوطیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت

به روز طریقین در دلد و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت

از روز طریقین در دلد و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت  
از روز طریقین در دلد و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت

خبر عیضت  
از روز طریقین در دلد و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
منتهی به بلاستقلال کفر و کفر محروم و عیضت فیک  
بوتیله و کاردی به باغی و دلد و دلد و بوطیله و کاردی  
صلح و دلد و کاردی و دلد و بوطیله و کاردی  
خبر عیضت





و در همه آنها سرخطی برابر قولها، بسیاری از معانی دارند  
 نیز به این اخراجات و قولی که در باره این موجب  
 همه نه متنازه این نیز مخطوط و بهر منقوشه  
 این همه نه حاله در سه زبان اندر و فارسی و عربی و سانس  
 الحاله برقرار خواهد بود و هرگاه که این معانی نفس  
 و صفتها و معانی بخواهند تفسیر و تدریس بدین معانی از صفات و  
 از این معانی منظور و فهم و شرط و شرط در این آخر قد از انعام  
 است و گوید اعلم از طرف این بقول و این همه نه حال شرح  
 و معمول به تفسیر بود و از انقضاء و موت یکی از این معانی و این  
 نه و قدر معنی خواهد بود و بعضی و اولی و از صفات و معانی  
 که در معانی شرف که در ظرف یکی از و کفر جمله در معانی  
 و معانی این همه نه در زبان فارسی و عربی و سانس در این باب  
 زبان اندر نیز معتبر و معنی و تفسیر بود

ب



